

روز جمعه، تاریخ ۲۰ قوس ۱۳۹۴ ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر، از کابل حرکت نموده و ساعت ۲ شب، به شهر مزار شریف رسیدیم. شب را در منزل یکی از آشنایان سپری نموده و فردای آن صبح روز شنبه، غرض ملاقات با غلام حیدر، دوست دوره‌ی مهاجرتم، و استاد مولوی عبدالعزیز، رئیس معارف ولایت بلخ، به جستجوی آنان برآمدیم. خوشبختانه به بهانه‌ی دریافت آدرس آنها، فرصتی برایم دست داد تا در شهر مزار، گشت و گذار نمایم.

من که بعد از دوسال به ولایت بلخ آمده بودم، شهر مزار را بهتر از گذشته یافتیم. بدینگونه که چهار دروازه‌ی چهارباغ روضه به‌گونه‌ی کلاسیک و با استفاده از مهارت‌های هنری دوره‌ی اسلامی آباد شده و در قسمت غرب مسجد قدیمی روضه مسجد جدید و بزرگی در دو طبقه با بهترین دیزاین و تزئینات، اعمار گردیده بود. بازارها مملو از جمعیت بود و مردم نسبت به آینده خوشبین و در کار و بارشان دلگرم به نظر می‌رسیدند. کسی از زندگی شکایت نداشت و هیچ نشانه‌ی از جنگ و خشونت، طالب و تروریسم، به مشاهده نمی‌رسید. وضعیت شهر آنقدر عادی بود که فکر می‌کردم در کشور دیگری مانند ایران یا تاجیکستان گشت و گذار می‌کنم. سیمای شهر از لحاظ فرهنگی به یک کشور فارسی زبان شباهت عام و تام داشت. تمام شعارها، تابلوها، آگهی‌ها و غیره نمادهای فرهنگی در سطح شهر (دولتی و غیر دولتی) به یک زبان جلب توجه می‌کرد.

صفحه‌ی ۳

شماره‌ی ۷۰

سال دوم، یکشنبه، ۱۸ دلو ۱۳۹۴ هجری خورشیدی، ۷ فبروری ۲۰۱۶ میلادی

پروژه‌ی تاریکی



بهرام آموئیایی

تاریکی یک پروژه است؛ پروژه‌ی به درازی تاریخ بشریت و از این جهت بایستینه‌ترین پروژه‌ی تاریخ انسان است. همیشه نیروهایی بوده اند که روشنایی و روشنگری را به سود منافع اقتصادی-سیاسی خودشان نمی‌دیدند و به این دلیل، تلاش کرده اند پروژه‌های پیشرو و روشنایی‌بخش را اگر نتوانند کاملن متوقف کنند، دست‌کم قرن‌ها به تعویق بی‌اندازند. در این کار، در حالی که عوامل درونی نقش اصلی را بازی کرده، عوامل بیرونی نیز گاهی پرنرنگ‌تر از عوامل داخلی عمل کرده اند. تاریکی یکی از پرهزینه‌ترین پروژه‌ها است که سالانه میلیاردها دالر روی آن سرمایه‌گذاری می‌شود، چون بازدهی و سود فراوانی دارد.

صفحه‌ی ۲

نگرانی‌ها از تشدید

فعالیت طالبان در ولایت بغلان

شماری از نمایندگان ولایت بغلان در شمال افغانستان نسبت به عدم پیشرفت نیروهای دولتی و تقویت گروه طالبان در حومه‌ی شهر پلخمری، مرکز این ولایت ابراز نگرانی کرده‌اند.

بسم‌الله عطاش گفت که با تجمع نیروهای دولتی به فرماندهی جنرال مرادعلی مراد، معاون رئیس ستاد ارتش در بغلان، این امیدواری تقویت شد که گروه طالبان از منطقه‌ی دندغوری بیرون رانده خواهند شد، اما حالا نه تنها این امر تحقق نیافته، بلکه امنیت شهرهای پلخمری و "بغلان مرکزی" به خطر افتاده است.

همچنین محی‌الدین مهدی نماینده‌ی ولایت پلخمری در مجلس نمایندگان گفته که ستیزه‌جویان مسلح از سراسر افغانستان و حتا از "خارج" در حال سرازیر شدن به ولایت بغلان هستند. آقای مهدی افزود که برخی محافظان در درون دولت مراجع تصمیم‌گیری را تحت فشار قرار داده‌اند که در ولایت بغلان از جنگ‌افزارهای سنگین استفاده نشود تا به غیرنظامیان آسیب نرسد. به گفته‌ی او، این فشارها در واقع برای به‌تعویق‌انداختن عملیات نظامی علیه گروه طالبان اعمال می‌شود.

این عضو پارلمان افغانستان معتقد است که ممکن است فراخواندن جنرال مراد از ولایت بغلان هم مرتبط با همین "فشارها" باشد. اما محمود حقمیل، سخنگوی والی بغلان به بی‌بی‌سی گفت که عملیات علیه طالبان در این ولایت ادامه دارد، ولی به دلیل این که طالبان در بین مردم جا گرفته‌اند، عملیات با احتیاط اجرا می‌شود و "گام‌به‌گام به پیش می‌رود."

مهم هفته

تشدید جنگ در سوریه

هزاران نفر از مردم سوریه با افزایش درگیری‌ها در حلب از این شهر گریخته و در اردوگاه موقتی در نزدیکی مرز ترکیه پناه گرفته‌اند. ترکیه می‌گوید، ده‌ها هزار نفر در حال حرکت به سوی مرزهای این کشور هستند.

خبرنگار بی‌بی‌سی در ترکیه می‌گوید، دولت ترکیه از این موقعیت استفاده کرده و انتقادهای را متوجه دولت روسیه کرده که به مواضع شورشیان از هوا حمله می‌کند.

ترکیه به این آوارگان اجازه‌ی ورود به خاک خود را نمی‌دهد، اما امدادگران ترکیه با عبور از مرز، وارد خاک سوریه می‌شوند و به آنها کمک می‌کنند.

در همین حال از شمال شهر حلب گزارش شده که درگیری‌ها میان نیروهای دولتی و شورشیان تشدید شده است.

یک فرمانده شورشیان گفته است، منطقه‌ی تحت کنترل آنها هنوز سقوط نکرده، اما تأیید کرده که درگیری‌های سنگینی در جریان است. نیروهای دولت سوریه که از حمایت هوایی روسیه برخوردارند، در تلاش برای محاصره‌ی مخالفان دولت بشار اسد در شهر حلب هستند.

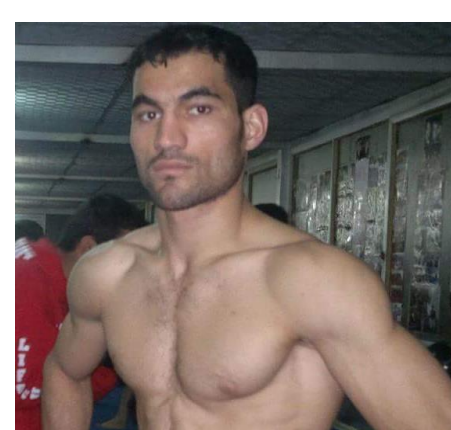
مرکز نظارت بر حقوق بشر سوریه که در بریتانیا مستقر است، می‌گوید، در جریان درگیری‌های روز جمعه ۱۲۰ نفر از هر دو طرف کشته شدند.

در این چند روز بیش از ۲۰ هزار نفر از مردم حلب از این شهر گریخته‌اند.

نیروهای دولت بشار اسد طی چند روز گذشته موفق شده‌اند چندین روستا و شهرک را که در دست مخالفان بود، تصرف کنند. آنها از جمله موفق شدند محاصره‌ی دو روستای شیعه‌نشین نبل و زهرا را پس از سه سال بشکنند.

گفتگوکننده: ننگیالی عثمانی

"ورزش ضامن سلامتی جامعه است"



ورزشکاران به مثابه‌ی سفیران صلح در کشور اند؛ پیام من برای آنها این است که ورزش را وسیله‌ی جنگ در جامعه قرار ندهند.

ورزش چه نقشی را در جامعه ایفا می‌کند؟

ورزش در ترقی و پیشرفت، آموزش و پرورش نقش مهمی بازی می‌کند. ورزش ضامن سلامتی یک جامعه می‌باشد.

پیام شما برای جوانانی که ورزش نمی‌کنند چیست؟

هدف از ورزش ایجاد سلامتی در جامعه است. بنابر این، جوانان باید ورزش کنند.

لطفن خود را معرفی کنید؟

محمد دوران دلاوری، یک تن از ورزشکاران تیم ملی کیک‌بوکس و قهرمان افغانستان هستم.

مدت ۱۲ سال می‌شود که ورزش می‌کنم، و پنج دوره توانستم قهرمانی خود را حفظ نمایم.

در باره‌ی دستاوردهای ورزشی‌تان اندکی معلومات دهید؟

در سال ۱۳۸۷ توانستم عضویت تیم ملی را به‌دست آورم. در سال ۱۳۹۰ عضویت تیم منتخبه‌ی کابل را حاصل کردم. از مسابقات پاکستان مدال طلا دارم. پنج مدال طلا از داخل کشور و یک برونز از کشور خارجی دارم.

یک قهرمان ورزشی باید دارای کدام خصوصیات باشد؟

یک قهرمان باید دارای اخلاق نیک باشد تا الگوی بهتری برای مردم خود گردد. یک قهرمان باید از پشت‌کار و اراده‌ی قوی برای رسیدن به هدفی که در زندگی دنبال می‌کند، برخوردار باشد.

در مورد برخی از ورزشکاران که از ورزش استفاده‌ی بد می‌کنند، چه نظر دارید؟

ورزشکاران باید اخلاق ورزشی داشته باشند.

عبدالخالق آزاد

بخش نخست

چالش‌های کنونی و آینده‌ی دشوار



پایگاه روستایی و شهری، قاچاق چپان مخدر و سلاح، گجر مانده است.

هیچ فردی با هویت گویا ملی خود را راحت احساس نمی‌کند، هویت‌ها از سطح بزرگ سقوط و حتا به کانون‌های کوچک و زیر مجموعه‌های از انواع روابط خانوادگی و طایفوی سقوط کرده است. هویت ملی ویا هویت فراگیر سیاسی از صحنه رخت بر بسته و به جای آن خرده‌هویت‌ها سر بلند کرده که دیگر اصلن هویت تحمیلی ملی ویا هویت فراگیر سیاسی را به رسمیت نمی‌شناسد.

چهار دهه است که قدرت‌های مخفی اجتماعی به‌گونه‌ی خودمختار فعال بوده و هم‌اکنون...

گزینه‌ی تجاهل و در حاشیه‌اندازی افغانستان که در محور پالیسی جهان غرب به ویژه در جریان آخرین روزهای قرن بیستم قرار داشت، سبب گردید که ساختار اجتماعی بیمار این سرزمین، درگیر با انواع تنش‌های درونی گردیده و در فرجام در کام تروریسم، فرقه‌گرایی، تنش‌های نژادی و قبیولی، سمتی و محلی سقوط نماید. این بیماری واگیر که در تمام تار و پود و بافت ساختار اجتماعی ریشه دوانیده، اکنون در چنگ استخبارات منطوقی و جهان، ظاهرن زیر مدیریت یک دولت ناکام قرار گرفته است. قدرت و صلاحیت افراد شریک در قدرت که از درون روابط پیچیده‌ی اجتماعی مایه می‌گیرد، درگیر بافت‌های پیچیده‌ی انتیکی، لسانی، مذهبی، نظامی، عناصر برخاسته از

صفحه‌ی ۳



بن بست "مبارزه با فساد"

ب. آذری

اداره‌ی عالی مبارزه با فساد اداری آخرین تفاهمنامه‌ی را با وزارت حج و اوقاف امضا کرده است که بر اساس آن، از ملامان مساجد خواسته می‌شود تا از راه تبلیغ در میان مردم، در زمینه‌ی مبارزه با فساد در نهادهای دولتی، همکاری کنند. این تفاهمنامه در حالی امضا شده که آخرین سازمان شفافیت بین‌المللی، دولت افغانستان را سومین دولت فاسد دنیا شناخته است، که بیانگر ناکامی "حکومت وحدت ملی" در عرصه‌ی مبارزه با فساد اداری می‌باشد.

در سال‌های اخیر، تلاش‌های زیادی برای کاهش فساد اداری صورت گرفته، اما این تلاش‌ها نه تنها که مؤثریت زیادی نداشته، بلکه به گونه‌ی زمینه‌ساز فساد بیشتر شده است. یکی از بهترین مثال‌ها در این مورد، گسترش فساد در نهادهایی است که مسئولیت آنها مبارزه با این پدیده است. حتا مقام‌های ارشد حکومتی نسبت به برنامه‌های فسادزدایی بی‌باور بوده اند و هر بار که از آنها در زمینه‌ی افزایش فساد اداری پرسیده شده است، اقدامات در این راستا را غیرمؤثر خوانده اند. در مراسم امضای تفاهمنامه‌ی اخیر هم با آنکه از برنامه‌های جدید برای مبارزه با فساد اداری سخن زده شد، بی‌باوری و ناامیدی در گفته‌های تکتک مقام‌های حکومتی دیده می‌شد. آنها هم به این درک رسیده اند که مبارزه با فساد به سادگی ممکن نیست و لذا، امید چندانی به برنامه‌های فسادزدایی دولت نباید داشت. حالا که تمام تلاش‌ها برای کاهش فساد به سنگ خورده است، حکومت دست به دامان امامان مساجد شده و سعی دارد با استفاده از نفوذ آنها در میان مردم به جنگ فساد اداری برود. ولی امامان مساجد با آنکه از دولت پول می‌گیرند، بیشتر مصروف فعالیت‌های ضد دولتی اند تا تبلیغ به سود نظام. شما اگر به محتوای سخنرانی‌های آنها در مساجد کابل و سایر شهرها گوش کنید، به سادگی پی می‌برید که خواست تبلیغ به سود نظام از راه ملا و منبر حاصلی جز ناامیدی ندارد. بیشتر امامان مساجد در کشور به تبلیغ تندروی و مخالفت با نظام متهم اند و وزارت حج و اوقاف آخرین اعلام کرد که ملامان مساجد در مبارزه با تندروی ناکام بوده اند.

فساد برخاسته از فقر و بی‌باوری به سیستم سیاسی است. ملامان مساجد که همواره در موضع‌گیری‌هایشان نظام کنونی را سیستم کفری و غیرشرعی می‌خوانند که بر مبنای دموکراسی غربی ساخته شده است، هرگز خود را شریک نظام سیاسی کنونی ندانسته اند، و به این دلیل، بیشتر نقش مبلغ بی‌باوری به نظام کنونی را بازی کرده اند تا انجام مسئولیتها و وظایفی که دولت از آنها می‌خواهد.

از این نظر، آیا توقع تبلیغ به سود دولت از سوی افرادی که کمتر به نفع دولت تبلیغ می‌کنند، بجا و منطقی است؟ فساد پدیده‌ی پیچیده و به مراتب ریشه‌دارتر از آن است که بتوان با یک یا دو تبلیغ ملایی و سبک-که فقط هزینه‌بردار است و نتیجه‌ی دیگری ندارد-علیه آن مبارزه کرد.

یکی از عوامل فساد، بی‌اعتمادی رده‌های بالایی نظام نسبت به دولت است؛ دولتی که حتا مقام‌های ارشد حکومتی اش نسبت به آن تعهد اخلاقی ندارند. به این دلیل، نخستین گام‌های فساد در دولت را مقام‌های ارشد دولتی برداشته اند، اما چه در حکومت کرزی و چه در حکومت غنی-عبدالله، هیچ یک از افراد دست اول فساد دادگاهی نشدند.

پروژه‌ی تاریکی

سومی را شایسته و سزاوار دموکراسی و تمدن غربی نمی‌داند و تلویح می‌گوید که آنها را باید به حال خودشان رها کنید تا در باتلاق ایدیولوژی جهل و بیابان‌گردی دست و پا بزنند؛ و بعد در مقابله با فرهنگ و تمدن جدید، باورهای کهنه و خرافاتی خودشان را شاهروایت تاریخ تمدن بشریت بخوانند و در پرتو آن انسان‌های "جاهل" و "از دین خدا برگشته" را "هدایت" کنند!

تاریکی یک پروژه است؛ پروژه‌ی به درازی تاریخ بشریت و از این جهت بایبیشینه‌ترین پروژه‌ی تاریخ انسان است. همیشه نیروهایی بوده اند که روشنایی و روشنگری را به سود منافع اقتصادی-سیاسی خودشان نمی‌دیده اند و به این دلیل، تلاش کرده اند پروژه‌های پیشرو و روشنایی‌بخش را اگر نتوانند کاملن متوقف کنند، دست‌کم قرن‌ها به تعویق بی‌اندازند. در این کار، در حالی که عوامل درونی نقش اصلی را بازی کرده، عوامل بیرونی نیز گاهی پررنگ‌تر از عوامل داخلی عمل کرده اند.

تاریکی یکی از پرهزینه‌ترین پروژه‌ها است که سالانه میلیاردها دلار روی آن سرمایه‌گذاری می‌شود، چون بازدهی و سود فراوانی دارد. این پروژه برای بیشتر انسان‌ها پیامد خوب ندارد؛ انسان‌هایی که نسبت به خطر کشنده‌ی آن کمتر آگاهی دارند و بیشتر موقع‌ها از سوی آنها به عنوان راه‌حل‌های دم‌دستی و ازپیش‌آماده‌شده که نیاز فکری‌کردن روی پروژه‌ی جدید را از آنها می‌گیرد، انتخاب می‌شود. اما برای عده‌ی دیگر که از پروژه‌ی تاریکی نان می‌خورند، این پروژه حیاتی‌ترین منبع مالی است و تمام تلاش آنها ایستادن در برابر عوامل خطرسان است. انسان افغانستانی از قربانیان اصلی پروژه‌ی جهل‌پروری است، و شوربختانه چاره‌ی هم جز اینکه زندگی در بستر تاریکی را فراگیرد، در خود ندیده است. این گفته به معنای انکار مبارزه با جهل‌سازی که افغانستان نیز سهمی در آن داشته، نیست. اما مبارزه با پروژه‌ی تاریکی در این مرز و بوم، به دلیل نهادینه‌بودن قدرتمند بنگاه‌های تولیدکننده‌ی جهل و تاریکی، به مراتب دشوار و شکننده بوده و عاملان پروژه‌های پیشرو کمتر توانسته اند در میدان نبرد حریف نیرومندی باشند.

از این نظر، تا زمانی که انسان افغانستانی درک و دماغ‌اش از پروژه‌های تولید جهل را دگرگون نسازد، سرنوشت افغانستان همچنان در دست کسانی خواهد بود که تجارت ترس و تاریکی را همزمان پیش می‌برند و بخش زیادی از روشنفکران دگراندیش هم بجای اینکه در کنار پروژه‌ی روشنایی بی‌ایستند و از آن پاسداری کنند، آگاهانه و یا ناآگاهانه در خدمت مدیران کارکشته و پرتجربه‌ی این پروژه‌ها قرار می‌گیرند. تجربه‌ی دردآور بخش بزرگی از چپ افغانستانی را که گاهی خواسته و گاهی نخواست و نفهمیده در خدمت سربازی رایگان گروه‌های تولیدکننده‌ی ترس و تاریکی قرار گرفته اند، نباید فراموش کنیم.

تاریکی با تمام قدرت در خون و خیال مردم افغانستان در گردش است و کسی به سختی می‌تواند آینده‌ی بهتری را پیش‌بینی کند. پروژه‌ی تاریکی هرگز از میان نمی‌رود، اما مدیران و عوامل آن با گذشت زمان تغییر می‌کنند و صرف چهره‌ی دیگری به خود می‌گیرند تا پاسخگوی شرایط جدید باشد.

در حالی که سیاست تولید تاریکی با گذشت هر سال، شکل و شمایل تازه‌تری به خود می‌گیرد، مردم به دلایل گوناگون واکنش امیدوارکننده و جدی به آن نشان نمی‌دهند. یکی از دلایلی که این سیاست با گذشت هر روز رواج بیشتری پیدا می‌کند، بی‌تفاوتی مردم است. این بی‌تفاوتی به‌گونه‌ی دردآور از مردم قربانی می‌گیرد، اما آنها تا زمانی که فاجعه را با از دست‌دادن خون‌شان حس نکنند، واکنشی نشان نمی‌دهند.

افغانستان در باتلاق خطرناکی گیر مانده که سرنوشت گنگ و مبهمی دارد. برای عده‌ی که از راه تاریک‌ماندن انسان این جغرافیا نان می‌خورند، و برای عده‌ی هم که صرف اکت و ادای جنگیدن با عاملان تاریکی را درمی‌آورند، فرقی نمی‌کند که این تاریکخانه تا چند قرن دیگر نیز مصروف تولید و بازتولید جهل باشد. تا زمانی که تاریکی به عنوان یک پروژه‌ی سودآور باقی بماند، بازی اصلی عوض نمی‌شود.

انسان افغانستانی از قربانیان اصلی پروژه‌ی جهل‌پروری است، و شوربختانه چاره‌ی هم جز اینکه زندگی در بستر تاریکی را فراگیرد، در خود ندیده است. این گفته به معنای انکار مبارزه با جهل‌سازی که افغانستان نیز سهمی در آن داشته، نیست. اما مبارزه با پروژه‌ی تاریکی در این مرز و بوم، به دلیل نهادینه‌بودن قدرتمند بنگاه‌های تولیدکننده‌ی جهل و تاریکی، به مراتب دشوار و شکننده بوده و عاملان پروژه‌های پیشرو کمتر توانسته اند در میدان نبرد حریف نیرومندی باشند. از این نظر، تا زمانی که انسان افغانستانی درک و دماغ‌اش از پروژه‌های تولید جهل را دگرگون نسازد، سرنوشت افغانستان همچنان در دست کسانی خواهد بود که تجارت ترس و تاریکی را همزمان پیش می‌برند و بخش زیادی از روشنفکران دگراندیش هم بجای اینکه در کنار پروژه‌ی روشنایی بی‌ایستند و از آن پاسداری کنند، آگاهانه و یا ناآگاهانه در خدمت مدیران کارکشته و پرتجربه‌ی این پروژه‌ها قرار می‌گیرند. تجربه‌ی دردآور بخش بزرگی از چپ افغانستانی را که گاهی خواسته و گاهی نخواست و نفهمیده در خدمت سربازی رایگان گروه‌های تولیدکننده‌ی ترس و تاریکی قرار گرفته اند، نباید فراموش کنیم. تاریکی با تمام قدرت در خون و خیال مردم افغانستان در گردش است و کسی به سختی می‌تواند آینده‌ی بهتری را پیش‌بینی کند. پروژه‌ی تاریکی هرگز از میان نمی‌رود، اما مدیران و عوامل آن با گذشت زمان تغییر می‌کنند و صرف چهره‌ی دیگری به خود می‌گیرند تا پاسخگوی شرایط جدید باشد.

در حالی که سیاست تولید تاریکی با گذشت هر سال، شکل و شمایل تازه‌تری به خود می‌گیرد، مردم به دلایل گوناگون واکنش امیدوارکننده و جدی به آن نشان نمی‌دهند. یکی از دلایلی که این سیاست با گذشت هر روز رواج بیشتری پیدا می‌کند، بی‌تفاوتی مردم است. این بی‌تفاوتی به‌گونه‌ی دردآور از مردم قربانی می‌گیرد، اما آنها تا زمانی که فاجعه را با از دست‌دادن خون‌شان حس نکنند، واکنشی نشان نمی‌دهند.

برگی از تاریخ

چگونگی انتساب ملاعمر

به مقام امیرالمؤمنین!

"جلسات شورای علماء بیش از دو هفته، شب و روز، دور از انتظار روزنامه‌نگاران و گزارش‌گران خارجی به‌صورت کاملن مخفی و سری دوام نمود. ولی تعدادی از مامورین رسمی پاکستان به شمول قاضی همایون، سفیر پاکستان در کابل و شماری از اجنت‌های آی.اس. آی مانند کرنیل امام، جنرال قنسل پاکستان در هرات، در کار جلسات اشتراک داشتند. در شورای قندهار، بر مسایلی از قبیل خط مشی سیاسی و نظامی، تعمیل قوانین شرعی و آینده‌ی تعلیم زنان و مشروعیت رژیم طالبان بحث صورت گرفت.

به‌خاطر زدودن اختلافات، ملاهای قندهاری که حیثیت گروپ مرکزی را در شورا داشتند، ملاعمر را به صفت امیرالمؤمنین نامزد نمودند. این لقب و مقام، ملاعمر را به‌حیث رهبر بلا منازعه‌ی جهاد و امیر افغانستان در می‌آورد. بدتر طالبان نام افغانستان را بنام امارت اسلامی افغانستان تغییر دادند. در ۴ اپریل ۱۹۹۶ ملاعمر در بالای بام عمارت خرقره‌ی مبارک در حالی حاضر شد که خود را در خرقره و ردای حضرت محمد پیچانیده بود. این اولین باری بود که خرقره از محفظه‌اش در شصت سال گذشته کشیده شده بود. زمانیکه ملاعمر خرقره را در دور بدن خود باز بسته می‌کرد و می‌گذاشت باد آن‌را به اهتزاز درآورد، ملاها و طالبان در حیات عمارت کف می‌زدند و فریاد می‌کشیدند:"ملاعمر امیرالمؤمنین – امیرالمؤمنین!"

این اظهارات وفاداری، به ملاعمر مانند بیعتی بود که حضرت عمر فاروق به‌صفت خلیفه‌ی جامعه‌ی مسلمین در عربستان انتخاب گردید. به‌دوش انداختن خرقره، نمایشی بود سیاسی که نشان می‌داد چنانی‌که حضرت عمر فاروق رهبری جهان اسلام را از عربستان داشت، احراز این مقام به ملاعمر صلاحیت می‌بخشید که نه تنها خود را رهبر افغان‌ها بداند، بلکه می‌تواند رهبری تمام مسلمان‌ها را به‌دوش داشته باشد. جلسات شورای قندهار با اصدار اعلامیه‌ی جهاد علیه رژیم ربانی خاتمه یافت. طالبان عهد بستند که با هیچ یک از رقبای خود مذاکره نکنند و تصمیم نهایی اجازه‌ی تعلیم و تربیت زنان را موکول ساختند تا زمان ایجاد یک "حکومت مشروع در افغانستان". ملاعمر و بخش تندرو و افراطی طالبان درین جلسات برنده شدند. اکثریت افغان‌ها و مسلمانان جهان این حرکت را به خود توهین دانستند، که ملامی عادی یک قریه بدون داشتن صلاحیت و کفایت علمی، بدون داشتن نام و نصب قومی و بدون داشتن ارتباط با خانواده و اولاده‌ی پیامبر اسلام مدعی چنان مقامی باشد.

در سال ۱۸۳۴ زمانیکه امیر دوست محمد خان، پیش از جهاد علیه پادشاهی سکه‌ها، در پشاور عنوان امیر را به‌خود گذاشت، دیگر هیچ افغانی از این لقب استفاده نکرده بود. امیر دوست محمد با اعلان جهاد علیه یک قدرت خارجی لقب امیر را به‌خود گذاشت، ولی ملاعمر با اعلان جهاد علیه مردم خود، خود را امیر اعلان نمود. در عین حال برای اعطای این نام در اسلام، اجتماع تمام علمای یک کشور ضرورت است، نه تعدادی از یک سمت یا یک نژاد خاص. طالبان ادعا دارند که اجتماع ملاها، شرایط قرآنی یک مجلس "اهل حل و عقد" را دارا بود و صلاحیت داشت به نمایندگی از جامعه‌ی مسلمین چنین تصمیمی را اتخاذ کند و ملاعمر را امیرالمؤمنین بخواند.

نامگذاری ملاعمر به امیرالمؤمنین، به وی مشروعیتی را بخشید که به آن اشد ضرورت داشت. نام امیرالمؤمنین، ملاعمر را در نزد پشتون‌ها جذبه‌ی روحانی داد که هیچ رهبر جهادی در دوران جهاد به آن نایل نگردیده بود. مقام امارت، ملاعمر را از کارهای سیاسی روزانه دور ساخت و بهانه برایش داد تا از ملاقات با دیپلومات‌های خارجی ابا ورزد و قاطع‌تر و انتحاناپذیرتر در وسعت‌دادن قدرت کدر رهبری طالبان و یا مذاکره با مخالفان عمل کند. ملاعمر می‌تواند همیشه خود را در عقب لقب امیرالمؤمنین پنهان بدارد و از ملاقات با رهبران مخالفان، هم‌نام‌ها و هم‌سان‌های خود نکول کند."

منبع: **طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، نوشته‌ی احمد رشید، ترجمه‌ی عبدالودود ظفری، میوند، کابل، صص ۶۴ – ۶۶**

طالبان ظاهرن از دولت‌سازی افغانی ظفره می‌رود، ولی عملن در آن بستر گام بر داشته و تعریف جدا از آن تهیه و تدوین نمی‌توانند. دیگران هم با گمانه‌زنی و احتمالات مواجه بوده و تعریف دقیق حتا از دموکراسی برای این کشور ارایه نتوانسته است. حکومت‌سازی که از بسترسازی لویه جرگه‌ها، شورا‌های اهل حل و عقد و انواع دیگر آن در این کشور بر می‌خیزد، از آنجاییکه از بستر کهن مایه می‌گیرد، در ندیای مدرن امروز کالای برای عرضه خدمات و دولت‌سازی هرگز ارایه نمی‌تواند.

جامعه‌ی جهانی هم که بازی چندین دوره را به پیش می‌گیرد، از یکسو دست دولت را می‌گیرد و از جانب دیگر به ادامه‌ی حیات حامیان شان از طریق موسسات غیردولتی پرداخته و به گونه‌ی تمام جنبه‌های ذی‌دخل را حمایت مالی، تسلیحاتی، سیاسی، مشوره دهی، تخنیکی و فنی می‌رسانند. در این میان کمتر از همه شناس نخبه‌گان قومی، که در راس قدرت قرار دارند، در این رابطه خلاصه می‌گردد که هیچ کدام در جغرافیای قومی و بشری یکدیگر رخنه و نفوذ نمی‌توانند، در این صورت هر که در کابل هم در راس قدرت سیاسی قرار داشته باشد، از نظر سمت‌های دیگر مشروعیت و قانونیت نداشته و قابل پذیرش به شمار نمی‌رود، لذا تنش پایدار می‌نماید. اگر چند دست‌های نامرئی با حمل و نقل هوایی می‌کوشند، این تحمیل اقتدار را سرتاسری ساخته و آن را با به خدمت قرار دادن از برون مدیریت نماید. اما نبض تحولات اجتماعی به گونه‌ی دیگر می‌زند، اگر بافت لقانک سیاسی کنونی از این هم به شکندگی بیشتر سوق یابد، یقینن بالکان دیگر از افغانستان سربلند کرده و مشکلات عظیم‌تر از این‌را، پیش پای ساکنان این منطقه‌ی آسیب‌پذیرخواهد ساخت. در این صورت بی‌ثباتی در منطقه تشدید گردیده و جنگ هویت‌ها در کنار اعتقادات و باورهای حاکم، از سرحدات این کشور پافراتر گذاشته و در آن حالت فروپاشی عمومی می‌تواند درون ساختارهای حاکم زمینه داده و منطقه را به گونه‌ی دیگر وارد نقشه جغرافیای سیاسی جهان سازد.

چالش‌های کنونی و …

در آسیای مرکزی که پس از آن فروپاشی به میان آمده کاملن در خور توجه اند، این کشورها به هیچ صورت تسلط طالبانی و سلطه‌ی تک‌هویتي را در افغانستان به رسمیت نمی‌شناسد، این تنش میان همسایه‌های شمالی و جنوب، سبب می‌گردد که هویت‌ها به اسباب نیابتی تبدیل و به عمر بی‌ثباتی افزایش به عمل آید.

حمایت کشورهای قدرتمند اسلامی از ادامه‌ی بحران در افغانستان، سبب گردیده که هویت افغانی و هویت اعتقادی جنگ هر دو در تمام جهان، شهروندان این کشور را در معرض سوءظن قرار داده و زیر تعقیب قرار دهد.

هزینه‌ی این گونه مداخله برای کشورهای قدرتمند اسلامی هم کم از مردم افغانستان نیست، اعراب حاشیه‌ی خلیج و شمال افریقا و خاورمیانه همانند اتباع این کشور از اینگونه آزار و اذیت بهره می‌برد.

اعتقاد و باورهای حاکم که روزی توسط دسته‌های قبیلوی و بادیه‌نشین و اما بافشار نظامی وارد این مرز و بوم گردید. در این روزها بدتر از پیش در چنگ آن گرایشات گیر مانده است. درون تمام اقوام و ملیت‌ها به جای آنکه گرایشات عقب‌مانده و فرسوده‌ی قبیلوی کم‌رنگ گردد، هر روز بیشتر از روز پیش پررنگ گردیده و هر قوم و قبیله بر اساس ساختار عرفی و عقب‌مانده پیشین تجزیه می‌گردد، پشتون دیگر پشتتون نیست، به زیر مجموعه‌ی زای و خیل وغیره تقسیم، تاجیک‌ها براساس محلی قسمت، هزاره‌ها براساس دای و موقعیت منطقه درگیر نفاق، ازبک‌ها و ترکمن‌ها زیرفشار اعیان و طبقات حاکمه شان به ساختار نایاب دیگر مواجه، بلوچ‌ها، نوریستانی‌ها، پشه‌یی‌ها، اویمای‌ها و دیگران هم هر کدام بر مبنای کمیت شان از آن بار سنگین بهره برده و رنج می‌کشند. در بخش مطالبات و آجندای عمومی هم سردرگمی وجود دارد،

"قندز بار دیگر به دست طالبان…

مسلح چیزی نگفت. در تأیید امنیت و ثبات در آن ولسوالی باید گفت که سه روز قبل، ولسوال ولسوالی بلخ، با تدویر مراسم خاص و در فضای امن، گزارش کاری خویش را به اعضای شورای ولایتی بلخ، تقدیم نموده بود. ناگفته نماند که در گذشته ولسوالی مذکور، از جمله‌ی ناامن‌ترین ولسوالی‌های ولایت بلخ به حساب می‌رفت. بدین ترتیب، سفر یک هفته‌یی من به مزار شریف پایان یافت و صبح روز یکشنبه، ۲۹ قوس، رهسپار ولایت قندز گردیدم.

همسفرانم در این مسیر که سه نفر(یک پیرمرد مریض و دوجوان)از قندز بوده و برای تلاوی به مزار شریف آمده بودند، خودشان را از قریه‌ی غروقتلاقی، در نزدیکی مرکز ولسوالی چهاردره معرفی کردند.

وقتی از وضعیت سیاسی و امنیتی محل سکونت‌شان پرسیدم، گفتند:"چهاردره به‌طور کامل در کنترل طالبان است و چیزی بنام دولت در آن ساحات وجود ندارد." در مورد کسی که در چهاردره می‌ساختم و قبِلن زندانی بود، پرسیدم. آنان گفتند:"از آزادشدن‌اش خبر داریم ولی نمیدانیم که فعلن در کجاست. زیرا از ترس طالبان نمی‌شود با کسی صحبت کرد و در مورد آدم‌های سرشناس، معلومات خواست."

ساعت ۱۲ ظهر که به ولایت قندز رسیدم، غرض ملاقات با ولسوال حیات الله خان، در مرکز ولسوالی علی آباد، از موتر پائین شدم. در دفتر ولسوالی، بعد از ملاقات با ولسوال، از وضعیت آنعهده قوماندانان پولیس محل پرسیدم که شش ماه قبل در آن سوی دریا پایگاه داشتند. حاضران در مجلس گفتند:"تمام آنان به این طرف دریا آمده اند." گفتم؛ پس آنطرف دریا دردست طالبان است؟ گفتند:"بلی. متأسفانه چنین است."
گفتم: جنگ نیست؟ گفتند:"نه. جنگ نیست. زیرا دولت به آنان حمله نمی‌کند." دراین لحظه کسی از جمع حاضران گفت:"از قرائین چنین بر می‌آید که میان دولت و طالبان تفاهم وجود دارد. اگر چنین نباشد، طالبان حمله می‌کنند. زیرا آنان در گذشته از راه دور، گاهگاهی مرکز ولسوالی علی آباد را هدف قرار میدادند. اما حالا که با مرکز ولسوالی کمتر از دوکیلومتر فاصله دارند، دست به حمله نمی‌زنند."

دراین میان یک تن از فرماندهان پولیس محلی علی آباد،

دیگر مهار آنها به این زودی‌ها ممکن به نظر نمی‌رسد. به مشکل می‌توان به این زودی این کشور را از چنگ گرایشات فرقوی و مافیای قدرتمند مواد مخدر و قاچاق انسان و خرید و فروش انتحاری و انسان دست از جان شسته رهایی داد.

جنگ نیابتی که هم‌اکنون در این سرزمین جریان دارد، هیچ‌گاه هویت حامیان اصلی آن مشخص نمی‌شود. صاحبان هویت‌های نامشخص مدام از اقتدار سیاسی معیاری در کابل هراس دارند. از آنرو مدام از سیاست بی‌ثبات‌سازی و ایجاد تنش حمایت می‌نمایند. گذشته از همه خوش‌بینی‌های زودگذر که گهناگاه شکل می‌گیرد، نشان می‌دهد که همسایه‌ی جنوبی مصمم است که جز با یک نوع حاکمیت دست‌نشانده از هیچ نسخه‌ی دیگر برای زمامدار کابل دست بردار نیست.
نخبگان نظامی آن کشور، چگونه زمانی که در کشور خود شان تحمل قدرت مخالف سیاسی را نداشته باشند، در همسایگی شان آن قدرت را بپذیرند؟ به‌ویژه در این وضعیت که ساختار اجتماعی کشور دست‌آموز و دست‌نگر گردیده و با آن روحیه خو و عادت کرده، برگه‌ی برنده‌یی را در دست دارد. این بیماری فراگیر نه تنها دست همسایه جنوبی را در زمینه‌ی مداخله باز کرده، بلکه ساختار اجتماعی ناهمگون کشور همسایه غربی را هم زمینه داده تا از طروق گونه‌گون بر شیوه‌ی مداخلاتش کوچکترین بازبینی را در نظر نگیرد.

بحران بی‌اعتمادی که میان همسایه‌های کشور از سال‌ها بدینسو سایه افکنده، نقطه مشترک تفاهم را روی این کشور به صفر رسانده است.

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، دیگر تنها منافع روسیه در افغانستان مدنظر نیست، بلکه منافع ملی برای بازیگران نو

اجمل قندزی

بخش نخست

مردم مزار شریف آشکارا بر طالب و تروریزم نفرین می‌فرستادند و از حکومت محلی‌شان ابراز رضایت می‌کردند؛ چیزی که در سایر ولایات شمالی، عکس آن به مشاهده می‌رسد. به‌طور مثال: روز سه شنبه، ۲۴ قوس، وقتی عازم خانه‌ی دوستم غلام حیدر گردیدم، راننده‌ی موتر لین لنگرخانه در ۱۲کیلومتری غرب شهر مزار، در رابطه به جنایت‌های طالبان در قندز، چنین گفت:"طالب در قندز و دیگر ولایات هرچه دلش خواست می‌کند؛ اما در ولایت بلخ آتنن نمی‌دهد. زیرا اینجا حکومت استاد عطا است. استاد عطا با طالبان، به زبان خودشان حرف می‌زند. همه میدانیم که طالبان جز زبان تفنگ، زبان دیگری را نمی‌فهمند و استاد عطا نیز با آنان، به زبان تفنگ گپ می‌زند. چه فکر می‌کنی؟ آیا امنیت در ولایت بلخ به آسانی تأمین شده است؟ نه، چنین نیست! طالبان هرگز نمی‌خواهند که مرکزیت رهبری شمال در امان باشد. اما این استاد عطا است که به آنان مجال سربالاکردن نمی‌دهد و با استفاده از شبکه‌ی فعال امنیتی‌یی که دارد، هرنوع حرکت ضد دولتی را در اسرع وقت کشف نموده و سرکوب می‌کند. در گذشته نیروهای امنیتی کشور، فرماندهان جنگی طالبان را در صحنه‌های نبرد به اسارت گرفته و به دولت مرکزی تحویل می‌دادند. اما دولت مرکزی، طالبان جنایت‌کار را بدون محاکمه رها می‌کرد و آنان باربار، به جبهه‌ی جنگ علیه دولت پیوستند. اکنون که حمایت دولت از طالبان آفتابی گردیده است، حالا نیروهای امنیتی شمال در صحنه‌ی نبرد، کار دشمن را یکطرفه نموده و به تروریستان فرصت جنایت مجدد را نمی‌دهند."

صحبت‌های این چنینی راننده‌ی مذکور که با تأیید سرنشینان موتر همراه بود، به پایان نرسیده بود که به قریه‌ی لنگرخانه رسیدیم و او مرا به لحاظ مهمان بودنم، دم در خانه‌ی غلام حیدر، از موتر پائین نمود.

یک شب را در لنگرخانه مهمان غلام حیدر بودم و شب دیگر را در قریه‌ی شیرآباد از توابع ولسوالی دهدادی، با پسران مرحوم غلام علی، دوست دیگر دوره‌ی مهاجرتم، سپری کردم. اما در هردو قریه، هیچ خبر و نشانه‌یی از حضور طالبان را نه شنیدم و نه احساس کردم.

روز شنبه، ۲۸ قوس، با مولوی صاحب عبدالعزیز رئیس معارف و لایت بلخ، در دفتر کارش ملاقات نمودم. در آنجا مدیر معارف ولسوالی بلخ را دیدم. وی از وضعیت امنیتی ولسوالی مذکور ابراز رضایت نموده و از حضور مخالفان

خادم حسین فایز

نقد اجتماعی

قوم‌مداری، ایدئولوژی تفوق!

وزارت صحت عامه و مبارزه با سرطان!

کدام سیمای بهار

پنجشنبه، هفته‌ی گذشته، روز جهانی مبارزه با سرطان بود. وزارت صحت عامه‌ی افغانستان با هدف جلب همکاری و مساعی مشترک در جهت مبارزه با سرطان و بلندبردن سطح آگاهی عامه برای وقایع و جلوگیری از این مرض، از این روز تجلیل به عمل آورد. فیروزالدین فیروز، وزیر صحت عامه که در این محفل سخنرانی می‌کرد، گفت: "بر اساس بررسی‌های تازه‌ی وزارت صحت عامه افغانستان، سالانه حدود ۲۰ هزار نفر در افغانستان به انواع سرطان مبتلا می‌شوند و از این میان حدود ۱۵ هزار نفر جان خود را از دست می‌دهند." وزیر افزود، "تا حالا وسایل مدرن برای درمان بیماران سرطانی در افغانستان وجود ندارد، ولی در بعضی مراکز صحتی، شیمی‌درمانی بیماران سرطان انجام می‌شود." وی وعده داده است که "به زودی یک مرکز درمان سرطان پستان در شفاخانه‌ی استقلال در غرب کابل ایجاد خواهد شد" و از تلاش وزارت و حکومت یادآور شد که "به دلیل محدودیت‌هایی که از انس بین‌المللی انرژی اتمی وضع کرده، افغانستان تاکنون فاقد مرکز شعاع‌درمانی است، ولی برای واردکردن این دستگاه‌ها تلاش‌ها جریان دارد تا شرایط آژانس را برآورده ساخته و بتواند این دستگاه را خریداری کند."

این در حالی است که شمار زیادی از مردم افغانستان اعتماد خود را به بخش بهداشت افغانستان از دست داده اند و سالانه حدود ۳۰۰ میلیون دالر از افغانستان برای درمان خارج می‌شود. اما مقامات وزارت صحت به این باور اند که خیلی از بیماری‌هایی که مردم بخاطرش به خارج از کشور می‌روند، در داخل افغانستان قابل تداوی است و می‌گویند، در سال گذشته حدود یک میلیون بیمار در بیمارستان‌های سراسر کشور مراجعه کرده اند که از این جمله حدود ۹۰۰ هزار بیمار مداوا شده اند و فقط ۱۰۰ هزار در این بیمارستان‌ها مداوا نشده اند.

در این رابطه دو مورد قابل تأمل وجود دارد: یک. وقتی وزارت صحت عامه ادعا می‌کند که در سال گذشته از یک میلیون بیمار، ۹۰۰ هزار بیمار در شفاخانه‌های داخلی تداوی شده اند، چه تضمینی وجود دارد که این‌ها دقیقین تداوی شده باشند؟ زیرا، خارج شدن بیماران از شفاخانه‌های کشور به معنای بهبودی آنان نیست. اگر بیماری در شفاخانه‌های داخلی مداوا نشود، به احتمال زیاد برای تداوی به کشورهای همسایه می‌رود. از طرف دیگر، فسادداری‌یی که در تمام شفاخانه‌ها بیداد می‌کند، می‌تواند بیماران و خانواده‌های آنان را نسبت به شفاخانه‌های کشور بدبین و بی‌اعتماد سازد. این بی‌اعتمادی نه تنها در سطح فردی باقی می‌ماند، بلکه سطوح اجتماعی-بهداشتی نیز گسترش می‌یابد. با افزایش بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به داکتران و شفاخانه‌های کشور، رونق شفاخانه‌های کشورهای همسایه بیشتر می‌شود.

اگر حکومت و مسئولان وزارت صحت می‌خواهند، مردم از این وضعیت رهایی یابند و اعتماد از دست‌رفته‌ی شفاخانه‌ها دوباره برگردد، باید در بخش مبارزه با فسادداری در شفاخانه‌ها و واردات دواهای بی‌کیفیت اقدام جدی کنند. در غیرآن نه تنها بیماران بخش سرطان بلکه بیماران سطحی نیز به کشورهای همسایه برای درمان مراجعه خواهند کرد.

دوم. مردم افغانستان باید برای بهبود وضعیت دست به دست هم داده از مسایلی که برای شان رخ می‌دهد یا فساد را در بخش بهداشت می‌بینند (مثلن، در یکی از شفاخانه‌ها، در بخش لابراتوار یا اکسری، قیمت بالاتر از قیمت وضع‌شده‌ی وزارت صحت عامه که در هر شفاخانه وجود دارد، از آنان اخذ می‌گردد، باید از شفاخانه انتقاد کنند) و این در حداقل امر می‌تواند در کاهش فسادداری در شفاخانه‌های کشور نقش داشته باشند. از جانب دیگر، اگر مردم افغانستان نمی‌خواهند به بیماری خطرناکی چون سرطان مبتلا گردند، باید ورزش کنند، از ترکاری‌ها و میوه‌جات بیشتر استفاده کنند و از استعمال دخانیات، گوشت سرخ و غذاهای بریان شده، پرخوری و چاقی جلوگیری کنند.

در دوران باستان یونانی‌ها، بشر را به یونانی و غیر یونانی، رومی‌ها به رومی و بربرها تقسیم می‌کردند. در دوران قرون وسطا اروپائیان انسان‌ها را به کافر و مسیحی و حال به انسان‌های جهان اول، دوم و سوم تقسیمات می‌کنند.

این تفکر و شیوه‌ی تمایزگذاری، نوع برتری‌ی‌ای انسان‌ها نسبت به دیگران است. این نگاه، در طول تاریخ وجود داشته و اشکال گوناگونی به خود گرفته است. این برتری‌ی‌ها را می‌توان در نوع کنش متقابل و فرایند اجتماعی شدن انسان‌ها دریافت. انسان‌ها در طول زندگی می‌آموزند که برتری‌های من نسبت به دیگران در چیست؟ و گاهی چنین قضاوت می‌کنند که دانشگاه من بهتر از دانشگاه توست، رشته‌ی من بهترین رشته است. مذهب من بهتر از مذهب توست، فرهنگ من والاتر از فرهنگ توست، من بهترین نوع برنامه‌ی زندگی را برای خودم در پیش گرفته‌ام، او بهترین اخلاق را دارد، والدین من بهترین والدین دنیاست، موتر من قشنگ تر از موتر توست یا پول بهتر از قدرت است. دانایی بهتر از نادانی است. تأهل بهتر از مجرد است. دوست بهتر از خانواده است ویا اظهار می‌کنند که چه چیزی زشت و چه چیزی زیباست، چه چیزی شرافتمندانه و چه چیزی شرم‌آور است و همین طور در مورد اینکه چه چیزی، اخلاقی و غیراخلاقی، عادلانه و غیرعادلانه یا درست و نادرست است، قضاوت کنند. گرچند همه‌ی این‌ها جزئی ارزش‌هایی است که انسان‌ها برای تأیید یکی و نفی دیگری معیارهای خاص خود را دارند. اما قضاوت‌هایی که ما می‌کنیم، می‌تواند در خیلی موارد قضاوت ارزشی باشد و ممکن است در خیلی از موارد آنچه را ما درست می‌پنداریم، نادرست از آب درآید و آنچه را ما واقعیت می‌گوییم، واقعیت نداشته باشد.

این قضاوت‌های ارزشی، برخوردها، تضادها و کشمکش‌های هنجاری میان افراد در کنش متقابل اجتماعی و الگوهای اجتماعی تبارز می‌کند. در کنش‌های متقابل اجتماعی، گاهی ما در میان چندین ارزش گیر می‌مانیم و مجبوریم از میان این ارزش‌ها، به یکی شان بیشتر ارجهت بدیم و بخاطر وفاداری‌ای که نسبت به ارزش‌های خود داریم، ارزش‌های دیگران را نادیده و یا زیر پا می‌کنیم. در حقیقت ما در فرایند جامعه‌پذیری می‌آموزیم که چگونه نسبت به ارزش‌هایی که بدان ایمان داریم، وفادار بمانیم. به گفته‌ی شارون که "بسیار ساده است که عقاید، ارزش‌ها، قواعد و کنش‌های دیگران را به جای آنکه صرفن ویژگی‌های متفاوت با ویژگی‌های خود بدانیم، تهدیدی علیه چیزهایی بدانیم که نسبت به آنها احساس وفاداری می‌کنیم." (۱)

یکی از مسایلی که زاده‌ی این نوع قضاوت‌های ارزشی است، قوم‌مداری یا قوم‌گرایی است. "مساله قومیت و قوم‌گرایی یکی از مسایل مهم در سطح بین‌المللی است، چرا که ۱۷۹ کشور در جهان از قومیت‌ها و جمعیت متکثر تشکیل شده اند که اولین رتبه در اختیار کشور هند است." (۲) "قوم‌مداری، به معنای تمایل به در نظر گرفتن روش‌های فکری و رفتاری گروه خود به عنوان معیارهای عام است. برای این مفهوم دو وجه می‌تواند قابل شد: یکی تمایل فرد نسبت به درون گروه است که در حالت قوم‌مداری شدید، فرد گروه خود را با فضیلت‌تر و برتر می‌بیند و ارزش‌های گروه خویش را ارزش‌های عام تلقی

می‌کند و وجه دیگر آن، تمایل فرد نسبت به برون گروه است که در حالت قوم‌مداری شدید، فرد برون گروه‌ها را حقیر و پست می‌شمارد و ارزش‌های آن‌ها را طرد می‌کند و سعی می‌کند فاصله‌ی اجتماعی‌اش را از برون گروه‌ها، حفظ نماید... قوم‌مداری، همواره با خوش‌بینی و افتخار نسبت به خودی و بدبینی و تحقیر نسبت به غریبه، همراه است." (۳)

اگر قومی فرهنگ، اندیشه، طرز فکر، باور و سبک زندگی خود را بر دیگران تحمیل کند و از چشم‌انداز فرهنگ خود به دیگران نگاه کند، قوم‌مداری است. این قوم‌مداری نه تنها در میان قوم‌گرایان حاکم بلکه در میان ناسیونالیست‌های قومی نیز می‌تواند وجود داشته باشد. بدین معنا که اگر قوم‌مداران حاکم از لحاظ اقتصادی-سیاسی خود شان را برتر از دیگر اقوام می‌نگرند، ممکن است ناسیونالیست‌های قومی نیز خود را از لحاظ فرهنگی، هنری و زبانی برتر از قوم‌مداران حاکم بتراشند. در هر دو صورت، قضاوت‌ها نه بر اساس واقعیت، بلکه بر اساس پیش فرض‌ها و قضاوت‌های ارزش‌مدارانه است. در این صورت، آنچه از این دو نوع کنش، بیرون می‌آید، تخاصم، دشمنی و کشمکش برون گروهی خواهد بود.

قوم‌مداری از یک لحاظ دیگر، می‌تواند مفید واقع شود. یعنی ممکن است باعث همبستگی درون گروهی شود و سازمان‌هایی را که نسبت به هم وجه مشترک ارزشی دارند، را به هم نزدیک کنند. این همبستگی از یک سو، باعث تحکیم درون گروهی می‌شود و از سوی دیگر، بستر مناسب دفاع از ارزش‌هایی را که ممکن است نادرست باشد، باز می‌کند. در این صورت، انسان‌ها فقط به فکر وفاداری و دفاع از ارزش خودی و نفی ارزش‌های دیگری می‌شوند. این طرز فکر، در قالب ایدئولوژی خود را در جامعه حفظ می‌کنند. "باید دانست که قوم‌مداری یک ایدئولوژی است، یک شیوه‌ی تفکر که افراد از آن استفاده می‌کنند تا برای خود و دیگران ستم بر مردمی را که مانند آنها نیستند، توجیه کنند." (۵)

قوم‌گرایی خیلی از کشورهای جهان را به بحران‌های عمیقی

قوم‌گرایی خیلی از کشورهای جهان را به بحران‌های عمیقی دچار ساخته است، در خیلی از کشورهای کثیرالقومی، قوم‌مداران حاکم کوشش بر حفظ قدرت سیاسی، سلطه‌ی اقتصادی و ته‌چام فرهنگی کرده اند، در حالیکه اقلیت‌های قومی نیز با رویکرد ناسیونالیسم قومی برای دفاع از ارزش‌ها، فرهنگ، قواعد، زبان، اقتصاد و کسب قدرت سیاسی خود تلاش ورزیده اند. نمونه‌ی بارز آن را می‌توان در کشورهای همسایه‌ی مان دید: در ایران فارسی‌ها و در پاکستان پنجابی‌ها قوم‌گرایان حاکم اند. همین طور در افغانستان، پشتون‌ها، اقتصاد، سیاست، فرهنگ خود را به نحوی بالای دیگران تحمیل می‌کنند. این ایدئولوژی در افغانستان، نه تنها قومیت را به عنوان ترازوی سنجش ارزش‌ها و کنش متقابل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار داده است بلکه، تمام روابط اجتماعی (درون گروهی و برون گروهی) را نیز تحت تاثیر خود قرار داده است. در این کشور خیلی از انسان‌ها در روابط مبادله‌ای، روابط قدرت، روابط گفتگویی و روابط ارتباطی خود ارزش‌های قوم‌مدارانه‌ی شان را به عنوان خط قرمز خود با دیگران مدنظر می‌گیرند. ترسیم این خطوط می‌تواند به محکومیت دیگری و ارج دهی خودی بینجامد. بدین معنا که بسیاری از انسان‌های این سرزمین در دادوستد مالی و اقتصادی، در سیادت، نزاع و اختلافات سیاسی، دوستی و معاشرت، ایجاد روابط احساسی و عاطفی و حتا در تبادل نظر، ابراز اندیشه و فکر خود قومیت را معیار قرار می‌دهند.

دچار ساخته است، در خیلی از کشورهای کثیرالقومی، قوم‌مداران حاکم کوشش بر حفظ قدرت سیاسی، سلطه‌ی اقتصادی و ته‌چام فرهنگی کرده اند، در حالیکه اقلیت‌های قومی نیز با رویکرد ناسیونالیسم قومی برای دفاع از ارزش‌ها، فرهنگ، قواعد، زبان، اقتصاد و کسب قدرت سیاسی خود تلاش ورزیده اند. نمونه‌ی بارز آن را می‌توان در کشورهای همسایه‌ی مان دید: در ایران فارسی‌ها و در پاکستان پنجابی‌ها قوم‌گرایان حاکم اند. همین طور در افغانستان، پشتون‌ها، اقتصاد، سیاست، فرهنگ خود را به نحوی بالای دیگران تحمیل می‌کنند.

این ایدئولوژی در افغانستان، نه تنها قومیت را به عنوان ترازوی سنجش ارزش‌ها و کنش متقابل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار داده است بلکه، تمام روابط اجتماعی (درون گروهی و برون گروهی) را نیز تحت تاثیر خود قرار داده است. در این کشور خیلی از انسان‌ها در روابط مبادله‌ای، روابط قدرت، روابط گفتگویی و روابط ارتباطی خود ارزش‌های قوم‌مدارانه‌ی شان را به عنوان خط قرمز خود با دیگران مدنظر می‌گیرند. ترسیم این خطوط می‌تواند به محکومیت دیگری و ارج دهی خودی بینجامد. بدین معنا که بسیاری از انسان‌های این سرزمین در دادوستد مالی و اقتصادی، در سیادت، نزاع و اختلافات سیاسی، دوستی و معاشرت، ایجاد روابط احساسی و عاطفی و حتا در تبادل نظر، ابراز اندیشه و فکر خود قومیت را معیار قرار می‌دهند.

در هر معادله‌ای که این نوع سنجش صورت گیرد و قومیت، نه به عنوان "تفاوت اجتماعی" بلکه تمایز میان خود و دیگری، به عنوان "برتر" و "پست‌تر" در نظر گرفته شود، قوم‌گرایی/ قوم‌مداری در نظر گرفته می‌شود که نتیجه‌اش جزء جنگ داخلی، افزایش تنفر، افتراق و شکاف اجتماعی، نزاع، برتری‌ی‌ی، گسست ارتباطی و گسترش دیدگاه‌های تنگ‌نظرانه چیزی دیگری نخواهد بود. قوم‌گرایی را می‌توان از راه‌های مختلف مهار کرد. یکی از راه‌هایی که می‌تواند در کاهش قوم‌گرایی نقش داشته باشد و برای اقلیت‌های قومی فرصت‌های نسبتن برابر را فراهم کند، دموکراسی مشارکتی در قالب پلورالیسم و سکولاریزم است.

پانویس:

۱. ده‌پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، نوشته‌ی جوتل شارون، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، ۱۳۸۸، چاپ هفتم، تهران: نی، ص ۲۰۳

۲. تحلیل ژئوپولیتیکی قومیت در ایران با تأکید بر فرصت‌آفرینی یا چالش‌زایی، نوشته‌ی محمد اخباری و حسین ذوالفقاری، فصلنامه‌ی ژئوپولیتیک، ۱۳۸۸، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۳، ص ۱

۳. قوم‌مداری و اثر آن بر روابط بین‌قومی در ایران، نوشته‌ی علی یوسفی، احمدرضا اصغرپور ماسوله، دانشنامه‌ی علوم اجتماعی، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۱، ۱۳۸۸، ص ۱۲۸

۴. ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی، نوشته‌ی جوتل شارون، ترجمه‌ی منوچهر صبوری، ۱۳۸۸، چاپ هفتم، تهران: نی، ص ۲۰۷

